



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۹۰

مصادف با: ۷ جمادی الاول ۱۴۳۲

جلسه: ۸۴

موضوع کلی: شرائط عامه تکلیف

موضوع جزئی: اشکال امام (ره) به مشهور در مورد شرطیت علم و قدرت

سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث ما رسید به نظر مشهور درباره شرطیت علم و قدرت در تکلیف، گفتیم به نظر مشهور علم و قدرت در اصل تکلیف شرطیت دارند و شرطیت این دو عقلی است؛ یعنی حاکم به شرطیت علم و قدرت عقل می‌باشد، ملاک و میزان عقل برای این حکم بیان شد که به نظر عقل عقاب بلا بیان قبیح است و همچنین عقاب مع العجز قبیح است چون عقل این ملاک‌ها را دارد می‌گوید کسی که بیانی به او نرسیده یا اصلاً تکلیف برای او بیان نشده؛ یعنی علم به تکلیف ندارد، عقاب کردن چنین شخصی قبیح است که معنای این سخن این است که علم در تعلق تکلیف مدخلیت دارد، همچنین عقل می‌گوید کسی که عاجز است از اتیان مأموریه و قدرت بر انجام تکلیف ندارد عقاب او قبیح است؛ یعنی توانایی و قدرت شرط برای تکلیف است، این بیان محل اشکال است، امام (ره) به این بیان مشهور (شرطیت علم و قدرت برای تکلیف) اشکال می‌کنند و دو دلیل بر عدم شرطیت علم و دو دلیل بر عدم شرطیت قدرت در تکلیف بیان می‌کنند.

### اشکال امام (ره) به مشهور در مورد شرطیت علم و قدرت در تکلیف:

اشکال این است که عقل می‌گوید عقاب بلا بیان قبیح است؛ معنای این ادراک و حکم عقلی این است که اگر تکلیفی برای مکلف معلوم و مشخص نباشد و مولی بخواهد مکلف را بخاطر مخالفت با آن تکلیف عقاب و مؤاخذه کند قبیح است، اگر حکم عقل به قبح عقاب کسی که تکلیفی را نمی‌دانسته و با آن مخالفت کرده را تحلیل بکنیم خود این بیان ما را راهنمایی می‌کند به اینکه تکلیف متوجه جاهل هست ولی او را بخاطر مخالفت با تکلیف عقاب نمی‌کنند چون اگر تکلیف متوجه جاهل نبود معنا نداشت عقل بگوید عقاب بر مخالفت تکلیفی که معلوم نیست قبیح است، آنچه که عقل می‌گوید این است که عقاب بلا بیان قبیح است، عقاب وقتی متوجه انسان می‌شود که با تکلیف مخالفت کرده باشد و مخالفت با تکلیف فرع توجه تکلیف است؛ یعنی تا تکلیفی وجود نداشته باشد مخالفت با آن معنا ندارد، اگر قرار بود تکلیفی نباشد عقل باید می‌گفت تکلیف بلا بیان قبیح است، در این صورت ما می‌فهمیدیم علم و بیان برای تکلیف شرطیت دارد و جاهل اصلاً مکلف نیست اما عقل این را نمی‌گوید بلکه می‌گوید عقاب بلا بیان قبیح است پس نتیجه می‌گیریم جاهل مکلف است یعنی عقل می‌گوید تکلیف متوجه جاهل شده اما چون عذر دارد مخالفت او با تکلیف مستوجب عقاب و مجازات او نخواهد شد چون جاهل عذر دارد و این عذر مانع توجه

عقاب به او می‌شود، آیه شریفه: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۱</sup> هم همین مسئله را بیان می‌کند چون آیه نگفته: «و ما كنا مکلفین...» بلکه آیه گفته: «و ما كنا معذبین...»؛ یعنی ما هیچ قومی را عقاب نمی‌کنیم مگر اینکه برای آن‌ها بعث رسل کرده باشیم که بعث رسل کنایه از بیان است، اگر علم در تکلیف شرط بود باید می‌گفت ما تا بعث رسل نکنیم کسی را تکلیف نمی‌کنیم ولی آیه می‌گوید ما تا بعث رسل نکنیم کسی را عقاب نمی‌کنیم و عقاب در صورتی ثابت می‌شود که با تکلیف مخالفت بشود، پس مخالفت با تکلیف فرع توجه تکلیف است؛ معنای این سخن این است که قبل از بعث رسل که کنایه از علم است تکلیف وجود دارد و مخالفت تکلیف هم از ناحیه جاهل وجود دارد چون علم به تکلیف ندارد اما آیه می‌گوید ما جاهل را عقاب نمی‌کنیم چون عذر دارد و عذر هم مانع عقاب است، پس هم حکم عقل و هم بیان آیه که ارشاد به حکم عقل دارد دلالت می‌کند بر اینکه تکلیف متوجه جاهل شده اما مخالفت با این تکلیف عقاب ندارد؛ به عبارت دیگر عقل نه تنها شرطیت علم را برای تکلیف ثابت نمی‌کند بلکه اگر ما در این حکم عقلی دقت کنیم نفی شرطیت از آن فهمیده می‌شود؛ یعنی خود همین حکم عقلی که مشهور به استناد آن می‌خواهد بگوید علم در توجه تکلیف مدخلیت دارد دال بر این است که اصلاً علم شرطیت در تکلیف ندارد و تکلیف مطلقاً ثابت است.

**سؤال:** علت قبح عقاب بلا بیان تکلیف بلا بیان است و باید بین علت و معلول سنخیت باشد چون اگر بین علت و معلول سنخیت نباشد معلول از علت صادر نمی‌شود در نتیجه وقتی عقاب بلا بیان قبیح باشد باید تکلیف بلا بیان هم که علت قبح عقاب است قبیح باشد، پس بیان و علم شرط توجه تکلیف می‌باشد و توجه تکلیف به جاهل قبیح است و این همان چیزی است که مشهور می‌گویند.

**استاد:** هیچ کسی نگفته است که تکلیف بلا بیان علت قبح عقاب بلا بیان است تا شما از راه اینکه باید بین علت و معلول سنخیت باشد خواسته باشید بگویید تکلیف بلا بیان هم قبیح است پس بیان و علم شرط تکلیف می‌باشند. مشهور راجع به قدرت هم می‌گویند: عقاب شخص عاجز؛ یعنی کسی که قدرت بر انجام تکلیف ندارد از دید عقل قبیح است و از حکم عقل به قبح عقاب مع العجز نتیجه می‌گیرند که قدرت هم مثل علم در تکلیف مدخلیت دارد.

امام (ره) می‌فرمایند: ما از حکم عقل به قبح عقاب مع العجز بی‌بریم به اینکه آنچه قبیح است عقاب است نه تکلیف؛ یعنی مخالفت با تکلیف مستلزم توجه عقاب است و عقاب وقتی محقق می‌شود که با تکلیف مخالفت شود، پس معلوم می‌شود تکلیف متوجه عاجز بوده ولی عجز مانع توجه عقاب به او شده، پس عقاب موضوع قبح است نه تکلیف و عقل هم می‌گوید: «عقاب مع عدم قدرة العقلية قبیح»، عقل نمی‌گوید: «تکلیف مع العجز قبیح» تا گفته شود قدرت شرط توجه تکلیف است.

در مورد شرطیت علم، حکم عقلی را تحلیل کردیم و گفتیم عقل می‌گوید عقاب بلا بیان قبیح است؛ یعنی مخالفت با تکلیف غیر معلوم مستوجب عقاب نیست و عقاب کردن شخص جاهل از دید عقل قبیح است، عقل نمی‌گوید تکلیف بلا بیان قبیح است تا

گفته شود علم و بیان شرط تکلیفند، آیه شریفه: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۱</sup> هم بر همین مطلب دلالت دارد چون خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: ما عذاب نمی‌کنیم مگر اینکه بعث رسول کرده باشیم و نمی‌گوئید: ما تکلیف نمی‌کنیم مگر بعد از بعث رسول، در مورد شرطیت قدرت هم حکم عقل را تحلیل کردیم و گفتیم که عقل می‌گوید عقاب مع العجز قبیح است و نمی‌گوید تکلیف مع العجز قبیح است تا گفته شود قدرت شرط تکلیف است.

### اشکال:

اشکالی که به نظر می‌رسد این است که آیه شریفه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۲</sup> می‌فرماید: خداوند کسی را بیش از وسعش تکلیف نمی‌کند، اگر این آیه هم مثل آیه‌ای که در مورد بیان و علم گفته شد می‌فرمود: «لَا يَعْزَبُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» مسئله حل بود اما اینجا می‌فرماید: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ...»، اینجا بین این بیان و آنچه که در مورد حکم عقل گفتیم فرق است چون حکم عقل این بود که «عقاب مع عدم القدرة قبیح» نه عقاب مع عدم تکلیف ولی در این آیه شریفه می‌فرماید: «لَا يَكْلِفُ» و نگفته: «لَا يعذب» یا «لَا يعاقب»، ظاهراً نمی‌شود به این آیه استناد کرد بر اینکه تکلیف متوجه غیر قادر هم می‌شود و قدرت شرط تکلیف نیست.

### پاسخ:

آیه در واقع راجع به وسع عرفی سخن می‌گوید؛ یعنی تکلیف در محدوده وسعت عرفی است؛ یعنی تکلیف به اموری که عرفاً خارج از طاقت و توان انسان است و از حد عرف مردم بالاتر است هیچ وقت تعلق نمی‌گیرد و این غیر از مسئله قدرت عقلیه-ای است که محل بحث ما است، در اینصورت آیه شریفه حتی ارشاد به حکم عقلی قبیح عقاب مع العجز هم ندارد و اصلاً آیه به ما نحن فیه ارتباطی ندارد، بحث ما در امکان و عدم امکان است؛ یعنی بحث در توانستن و نتوانستن است ولی در آیه شریفه خداوند اخبار می‌کند به اینکه تکلیف نمی‌کند نفسی و کسی را مگر به آن اندازه که قدرت عرفیه داشته باشد؛ یعنی آیه در مقام بیان یک تفضّل است، ما در اینجا (بحث حکم عقل به قبح عقاب مع العجز) می‌گوییم: حاکم به شرطیت قدرت، عقل است در حالیکه در مسئله وسع عرفی حاکم عقل نیست بلکه خداوند تبارک و تعالی تفضلاً آن را بیان کرده است، پس آیه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» هیچ منافاتی با آنچه ما در اشکال به ملاک حکم عقلی در شرطیت قدرت بیان کردیم ندارد، دلیل مشهور برای شرطیت قدرت عبارت بود از: حکم عقل به قبح عقاب مع العجز و آیه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» به هیچ وجه تأیید سخن مشهور نیست، ما عرض کردیم که نه تنها از این حکم عقلی شرطیت قدرت استفاده نمی‌شود بلکه این حکم عقلی دال بر نفی شرطیت قدرت برای تکلیف است، توجیه ما هم در رابطه با این آیه شریفه این است که این آیه یک وسع عرفی را بیان می‌کند نه قدرت عقلی و امکان و عدم امکان را که محل بحث ماست و این آیه اصلاً ربطی به بحث ما ندارد، پس در قبح عقاب مع العجز عقل حکم می‌کند به اینکه عقاب مع العجز قبیح است اما در اینجا عقل حاکم به این نیست که خداوند کسی را به بیشتر از

۱. اسراء / ۱۵.

۲. بقره / ۲۸۶.

وسعش تکلیف نمی‌کند بلکه این تفضل است از ناحیه خداوند لذا ربطی به مانحن فیه ندارد. این اشکالی بود که از طرف امام(ره) به بیان مشهور وارد شد.

**بحث جلسه آینده:** ادله امام(ره) بر نفی شرطیت علم و قدرت در تکلیف را در جلسه بعد ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»